

چگونه می‌توان فقہیا ملتزم به اطلاق‌ها یا عمومات ذکر شده در این روایات شد؟ به طور مطلق گفت: لا تطیعوهن علی حال! یا لا تأمنوهن علی مال؟ و اگر پای استثنا باز شد باید دید حد این استثنا تا کجا است؟ چرا؟ و...

ضمنا نهی از مشورت با زنان - هر چند در چند روایت آمده است - لکن روایاتی که در این باره در کافی است و ما قبلا نقل کردیم، از نظر سند ضعیف‌اند.

در روایت سلیمان بن خالد، جامورانی و حسن بن علی بن ابی حمزه تضعیف شده‌اند و صندل توثیق نشده است.

روایت اسحاق بن عمار مرفوعه است، ضمن این که مشکل تاریخی و معرفتی دارد، چون در آن آمده است: «کان رسول الله - صلی الله علیه و آله - اذا اراد الحرب دعا نساءه فاستشارهن ثم خالفهن»! و این در حالی است که ظاهرا هیچ گزارش تاریخی در این باره نداریم در حالی که اگر چنین رفتاری آن هم در همه جنگ‌ها (اذا اراد الحرب) بود، حتما نقل می‌شد. فتامل¹ ضمن این که پیامبر عظیم الشانی که برای انسان‌ها آیه 35 از سوره احزاب را آوردند و به آن پایبند شدند، چنین رفتاری از ایشان سر نمی‌زنند! قهرا چنین روایتی مخالف سنت نبوی - صلی الله علیه و آله - است که در روایات عرضه و طرح امر به طرد آن‌ها آمده است. ضمنا برخی روایات زنان آزموده به کمال عقل را از گستره منع مشورت خارج کرده است. از امام علی - علیه السلام - روایت است: ایاک و مشاوره النساء الا من جربت بکمال عقل.²

کلام آخر مرتبط با این گروه

آن چه قابل دفاع - به اقتضای برخی از معتبرات این گروه - به نظر می‌رسد: پذیرش فی الجمله مفاد این ادله (به مقداری که در خارج قابل لمس و ملتزم به فقها است) است، بدون این که بر منع تصدی زنان برای مناصبی چون قضا و غیره دلالت کند.

نقد و بررسی نصوص (ادعا شده) دال بر نهی زنان از خروج از منزل بدون اذن شوهر و ایراد تضحیقاتی بر زن (گروه هفتم)

بررسی سندی و موقعیت سنجی صدور این روایات

قبلا³ به برخی از این نصوص اشاره شد. روایت اول پیش نقل شده، بخشی از روایت مناهی بود که شیخ صدوق با سند خودش به شعیب بن واقد و او از حسین بن زید و او از امام صادق - علیه السلام - و ایشان عن آبائه - علیهم السلام - عن النبی - صلی الله علیه و آله - روایت کرده‌اند. اسناد شیخ صدوق به شعیب بن واقد اسناد قابل دفاعی نیست، چنان که حال شعیب و حسین بن زید نیز نامعلوم انگاشته شده است. بنابراین سند ضعیف است. شنیدنی این که گفته شده: جناب صدوق نسبت به نقل این آبروایت، متفرد است [!؟].

¹ در این باره بیشتر تحقیق شود.

² بحار الانوار، ج 103، ص 253، ح 56.

³ ص 195 و 196.

روایت دوم، روایت معراج بود که هر چند معتبره انگاشته شده است، لکن به دلیل حضور سهل بن زیاد و علی بن عبدالله وراق رازی - شیخ شیخ صدوق - خالی از دغدغه نیست و صرف نقل جناب صدوق از شخصی و ترحم وی بر او، نمی‌تواند مثبت و ثاقب قابل قبول برای خود شاگرد و مترجم باشد تا چه رسد به دیگران!

ضمن این که تحلیل محتوایی روایت، متأمل را به شک در صدور این روایت می‌اندازد، به ویژه اگر التزام فقهی هم بر برخی از فقرات آن نباشد و به نوعی مورد اعراض واقع شده باشد. نظیر: «و اما المعلقة بثدیها فانها کانت ترضع اولاد غیر زوجها بغیر اذنه»؛ مگر این که ناظر به قسم خاصی از ارضاع - چون ارضاعی که مزاحم حق زوج است - بوده باشد.

روایاتی که از جناب کلینی نقل شد⁴ هر چند اولین روایت آن را موثقه شمرده‌اند لکن به دلیل نوفلی خالی از گفتگو نیست. روایت عبدالله بن میمون قدام هم قابل دفاع می‌نماید، اگر از برخی گفته‌ها درباره سهل بن زیاد و جعفر بن محمد اشعری چشم پوشی شود. چنان که دو روایت دیگر آن باب، ضعیف السند است.

بررسی دلالتی این روایات

قابل گفتگو نیست که این روایات با فراغ از ملاحظات سندی که گریبان همه یا برخی از آن‌ها را گرفته است و با چشم پوشی از برخی ملاحظات محتوایی، نمی‌تواند مبین منع تصدی زنان . بما هو هو . نسبت به قضا و امثال آن بشود، و این بر فرضی است که این روایات مبین حکم شرعی باشند که البته این ادعا نسبت به برخی از آنها مشکل است و قبلا⁵ در این باره صحبت کردیم. در مساله خروج بدون اذن شوهر نیز اختلاف است. ما در مقاله ای مستقل به این بحث پرداخته ایم.

3. بررسی و نقد دلیل اولویت، مذاق شریعت، سیره متشرعه ، عدم تناسب این کارها با روحیه زنان

این ادله قبلا⁶ مورد اشاره قرار گرفت. در نگاه اول تقریبا هیچ کدام هم نیازمند توضیح نیست و اگر به توضیحی نیاز بود قبلا به آن‌ها اشاره کردیم. لکن با دقت بیشتر، ادعای این وجوه در راستای منع تصدی زنان چندان آسان هم نیست! به ترتیب می‌توان گفت:

بررسی و نقد اولویت

در ادعای اولویت باید در مقیاس علیه مطلب مسلم باشد، چنان که فقیه به فهم مناط حکم در مقیاس علیه و قطع به وجود آن در مقیاس رسیده باشد، تا ادعای اولویت به سامان شود!

آیا فقیهان مدعی اولویت در این مورد، به این گونه فهم‌ها رسیده‌اند و در مورد مشابه قبول دارند؟! آن چه مسلم است، حداقل طیف وسیعی از ایشان چنین روشی در فهم و استنباط احکام ندارند!

4. در ص 195 و 196.

5. ص 196.

6. ص 196 و 197.